

آسیب‌شناسی اخلاقی و اجتماعی در دیوان اشعار ابن‌یمین فریومدی

زینب هادی

*

چکیده

ابن‌یمین فریومدی یکی از شاعران دوره مغول بشمار می‌رود؛ دوره‌ای که در آن اخلاق اجتماعی و پایه‌های فکری و فرهنگی مردم رو به انحطاط و فساد گذاشت. اگر چه آشفتنگی‌های سیاسی - اجتماعی و سقوط اخلاق اجتماعی و ارزش‌های انسانی در سرزمین‌های مغلوب شده در این دوره موجب بوجود آمدن روحیه تسلیم و جبرگرایی در میان عامه مردم جامعه شد، اما در جوان‌مردان و برخی از شاعران آزاده پارسی زبان، موجب دمیده شدن روح ستم‌ستیزی و قوت گرفتن ادبیات انتقادی شد. هر یک از شاعران آزاداندیش این دوره با توجه به جو حاکم در جامعه و عصر خویش، روشی خاص را برای مبارزه با رذایل اخلاقی و اجتماعی بوجود آمده در میان مردم، اوضاع نابسامان سیاسی و اجتماعی و نیز بی‌عدالتی‌های حاکمان و دست‌نشانندگان آن‌ها برگزیدند. ابن‌یمین نیز با این‌که به‌گونه‌ای گسترده و افراطی به مدح و ستایش امیران و وزیران پرداخته است، از نقد عمل‌کرد آن‌ها و نیز نقد اخلاق اجتماعی و اوضاع جامعه غافل نمانده است. گرچه انتقادات او نسبت به برخی از شاعران و سخن‌پردازان هم‌عصرش هم‌چون سعدی و سیف فرغانی بسیار ملایم‌تر و دون‌پایه‌تر است، اما هر جا که فرصتی دست داده افراد مختلف جامعه، از جمله صاحبان مناصب و موقعیت‌های اجتماعی و نیز مردم عامه را مورد نقد و نكوهش قرار داده است که در این مقاله به آسیب‌شناسی اخلاقی و اجتماعی در دیوان اشعار ابن‌یمین پرداخته می‌شود.

کلید واژه

اخلاق اجتماعی - ریا - دنیاپرستی - لثامت - هنر - حاکم - صوفی - زاهد.

* کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، از دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد کرج، ایران.

مقدمه

ابن‌یمین نیز مانند دیگر شاعران دوره مغول شاهد فجیع‌ترین حوادث و نیز پرآشوب‌ترین دوره تاریخ ایران بوده است، اما وی علاوه بر این، در شهری پا به عرصه وجود نهاد که بیش‌ترین و دردناک‌ترین آسیب را از هجوم وحشیانه مغول بخود دید. خراسان در پی حمله مغول از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دچار اوضاعی وخیم و نابسامان شد. از طرفی ویرانی شهرها و مراکز فرهنگی و به دنبال آن، وقوع جنگ‌های داخلی موجب بروز فقر و بدبختی و نیز قحطی و بیماری در میان مردم شد. از سوی دیگر نیز، به حکومت رسیدن افراد نالایق، محرومیت اهل فضل و هنر در جامعه، ظلم بی‌حد و حصر سردمداران حکومت و اخذ مالیات‌های سنگین موجب بستوه آمدن مردم شد.

ابن‌یمین نیز هم‌چون برخی از شاعران آزاده سعی نموده است در دیوان اشعار خود تصویری روشن از اوضاع جامعه و عصر خویش ارائه نماید. او با لحنی انتقادی از وجود بسیاری از رذایل اخلاقی، بی‌عدالتی‌های اجتماعی و نیز اوضاع نابسامان اجتماعی - سیاسی گلّه‌مند است.

دکتر شریعت‌زاده در مورد این جنبه از اشعار ابن‌یمین معتقد است که: «تقارن زندگی ابن‌یمین با جنگ‌هایی مختلف که پیش آمد، بویژه آثار تخریبی دشمن نابکار، موجب شده است که شاعر قداره را از رو ببندد و بی‌محبا و با صراحت به رفتار نامطلوب و شیطنت‌های زمانه بتازد. هرچند به خاطر حضور در دربار سلاطین و موقعیت‌هایی خاص که داشته است، شخصی بخصوص را نکوهش نکرده، ولی همیشه از دست حاسدان و کج‌اندیشان در رنج و عذاب بوده است»^۱.

اشعار ابن‌یمین گرچه گنجینه‌ای ارزش‌مند از پند و اندرزهای اخلاقی و نیز مثل‌های حکمت‌آموز است، اما جنبه انتقادی شعر او در مقایسه با برخی از شاعران هم‌عصر خود هم‌چون سعدی و سیف فرغانی، بسیار کم‌رنگ‌تر و دون پایه‌تر است.

او در اشعار انتقادی خود بیش‌تر به مسائل فردی و موقعیت اجتماعی و اقتصادی خود نظر داشته است تا وضعیت نامساعد جامعه از نظر اجتماعی و سیاسی. برای مثال شاعر توانا، عارف و آزاده فرغانه، سیف‌الدین محمد، با این‌که به احتمال زیاد از نظر اقتصادی و اجتماعی وضعیت نامناسبی داشته، اما هرگز لب به تملق‌گویی و مداحی و نیز درخواست از هیچ امیر و وزیری نگشوده است. اما ابن‌یمین نه تنها امرا و وزاری بسیار را از نعمت مدح و ستایش بی‌نصیب نگذاشته است، بلکه برای هر درخواستی

پیش‌پا افتاده چون کاه، بادپا، شراب و... سخن خود را به تملق و سؤال آورده است. بطوری که علاوه بر این که تقریباً تمام قصاید او (جز تعدادی اندک که در ستایش خداوند، مدح رسول اکرم، حضرت علی(ع) و دیگر ائمه سروده است) مدح، تملق و درخواست است، در بسیاری از قطعات و غزلیات خود نیز از مداحی و دریوزگی خودداری نکرده است.

البته با توجه به شرایط جامعه و عصر ابن‌یمین تا حدی می‌توان سرودن قصاید مدحی توسط او را موجه دانست، چه به قول دکتر زرین‌کوب: او «مکرر ناچار شد، ملک آزادگی و قناعت را ترک گوید و به خدمت و ستایش‌گری بپردازد. زیرا هر لحظه حوادث و فتن، امنیت و آسایش او را بر باد می‌داد و بدون امنیت و رفاه که بی‌نیازی و آزادی حاصل آن است زندگی یک دهقان چیزی جز تشویش و دغدغه مستمر نمی‌بود. گذشته از آن، چون شاعر بود چاره‌ای نداشت جز آن که خود را به محتشمان عصر ببندد تا هم ملک و مزرعه خود را از تجاوز کارافزایان در امان دارد و هم از آن‌چه هنر شاعری می‌توانست به او هدیه دهد، بی‌نصیب نماند.»^۲

هم‌چنین از آن‌جا که بیش‌ترین قصاید مدحی او در مدح و ستایش امیران سربرداری که جنبشی دینی و ظلم‌ستیز بر علیه حکام بیگانه بود، سروده شده است، مداحی او را می‌توان تا حدودی قابل قبول دانست، اما گذشته از این‌که او برخی از حکام مغولی را نیز ستوده است، بقول دکتر اسماعیل شفق: «او در قصایدش پای‌گاه عقیدتی ثابتی ندارد و خوانین مغول را با همان تعبیری ستایش می‌کند که امرای سربرداری را کرده است. وی گه‌گاه برای پسند ممدوحان، حریم‌های مقدس را زیر پا می‌گذارد. خواننده مدایح ابن‌یمین گمان می‌کند که همه چیز در جامعه بر وفق مراد است و آب از آب تکان نمی‌خورد.»^۳

علاوه بر مواردی که گفته شد، ابن‌یمین در دیوان اشعار خود بخصوص در میان قطعات که از نظر مضامین اخلاقی بسیار غنی است، بارها به سفارش به مناعت طبع و دوری از حرص پرداخته است. نیز آدمی را از زیر پا نهادن ارزش‌های انسانی در راه زر و زور دنیوی و لقمه‌ای نان بر حذر می‌دارد. اما خود در برابر ممدوح و برای برآوردن نیازی که شاید چندان ضرورتی ندارد و در برابر ارزش‌های والای انسانی بسیار ناچیز است، خود را فقیر، دریوزه، گدا و... می‌نامد و از ممدوح، شراب، گوسفند، آرد، هیزم، کاه، جو و... درخواست می‌کند. زیباتر می‌نمود اگر هم‌چون سعدی و حافظ ضمن مدح، عزت نفس خود را زیر پا نمی‌نهاد و از بر زبان آوردن نیازها و احتیاجات مادی و روزمره حذر می‌کرد. اما از آن‌جا که زمان، مکان، اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه و نیز شخصیت

ممدوح بر سخن شاعر بی‌تأثیر نیست، شاید بتوان از خرده‌گیری بر این بخش از اشعار او چشم پوشید.

با تمام این تفاسیر در دیوان پانزده هزار بیتی او ابیاتی بسیار در انتقاد از رذایل اخلاقی - اجتماعی موجود در جامعه، اوضاع نابسامان اجتماعی و سیاسی و هم‌چنین تعدادی محدود در نقد عمل‌کرد صاحبان مناصب و موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی وجود دارد. انتقادات ابن‌یمین را در سه بخش جداگانه می‌توان مورد بررسی قرار داد:

۱- انتقاد از رذایل اخلاقی - اجتماعی

۲- انتقادات سیاسی - اجتماعی

۳- نقد عمل‌کرد صاحبان مناصب و موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی

۱- انتقاد از رذایل اخلاقی - اجتماعی

دیوان ابن‌یمین هم‌چون اشعار سعدی گنجینه‌ای است ارزش‌مند از پند و اندرزهای اخلاقی و اجتماعی و همین مسأله نشانه وجود بسیاری از ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی در میان مردم این دوره است. چه برای مثال اگر تکبر در جامعه در حد چشم‌گیری رواج نداشته باشد، نیازی به توصیه مکرر به تواضع و سفارش به دوری از تکبر نخواهد بود.

در این دوره ابن‌یمین شاهد بوجود آمدن بسیاری از رذایل اخلاقی در میان مردم جامعه و روزگارش بوده است و بنابر وظیفه انسانی خود در برابر این رذایل اخلاقی سکوت اختیار نکرده و پیوسته برای اصلاح جامعه و مردم روزگارش به وسیله انتقاد و نیز پند و اندرز تلاش نموده است.

از جمله معضلاتی که در این بخش می‌توان مورد بررسی قرار داد، عبارت است از:

- ۱- ظاهرسازی (ریا) و ظاهرپرستی ۲- دنیاپرستی و دل‌بستگی به دنیا ۳- حرص و طمع
- ۴- تقلید کورکورانه ۵- خست و لثامت.

۱-۱- ظاهرسازی (ریا) و ظاهرپرستی

یکی از رذایل اخلاقی که در این دوره مورد انتقاد اکثر شاعران بوده است، ریا و ظاهرسازی است. معنای لغوی کلمه ریا، دورویی و نفاق است؛ به معنی انجام کارهای نیک به قصد خودنمایی و بدون قصد و نیت الهی و بلکه برای بدست آوردن مقام و منزلتی نزد دیگران. پیامبر بزرگ اسلام ریا را شرک به خداوند دانسته‌اند:

«مَنْ صَلَّى صَلَوةً يُرَائِي بِهَا فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ صَامَ صِيَاماً يُرَائِي بِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ: کسی که برای خودنمایی نماز بخواند و روزه بگیرد مشرک است.»^۴
در آثار شعرای قرن هفتم و هشتم بوفور این ردیلت اخلاقی مورد انزجار و انتقاد واقع شده است. چه به قول دکتر شریعتی: «ادب پرده‌ها را می‌درد و سرپوش‌ها را برمی‌دارد تا حقیقت انسان را بصورتی عریان آشکار سازد، چه در نظر ادب هیچ خوبی زشت‌تر از دورویی و نفاق اجتماعی نیست.»^۵

ابن‌یمین نیز از این خصلت زشت برخی از مردم بستوده آمده، زبان به نقد و نکوهش آن‌ها گشوده است. به‌ترین تعبیری را که ابن‌یمین از ریاکاران داشته است می‌توان در بیت زیر مشاهده کرد که ریاکاران را به مارماهی تشبیه می‌کند که نه می‌توان آن را ماهی، موجودی بی‌خطر و سودمند نامید و نه مار سمی کشنده و ترسناک:

زین هم‌دمان فغان که همه مارماهیند صورت به سان ماهی و سیرت به سان مار
(همان / ص: ۴۱۹)

ابن‌یمین مردم زمانه خود را مردمی ریاکار و ناخالص می‌داند که هر روز و هر سال بدتر از روز و سال گذشته می‌شوند و هم‌چون مار دوزبان و ناخالصند:

گشته است طبیعت گروهی دائم دو زبان چو مار بودن
در شیوه مکر و رسم تلبیس امسال بت‌رز پار بودن
(دیوان / ص: ۴۹۴)
با هر که ساعتی بنشیننی هوای او جز در فضایل زر کامل عیار نیست
(دیوان / ص: ۳۳۱)

ابن‌یمین توجه صرف به ظاهر را سالوس و زرق می‌نامد و تأکید دارد که اگر تنها به آبادی و آراستگی ظاهر بپردازید سالوسیان و ریاکارانی بیش نیستید:

معنی طلب از باطن بگذر ز ره ظاهر کاراستن صورت سالوس و زرقیست
(دیوان / ص: ۲۰۴)
ای شده ظاهر پرست باطن آباد کن خرقة پاکت چه سود چون بدنت پاک نیست
مرد ره عشق را گر قدمی همدم است صاحب سجاده و شانه و مسواک نیست
(دیوان / ص: ۳۲۸)

ابن‌یمین به ظاهر سازان و ریاکاران هشدار می‌دهد که اگر تنها به آراستن ظاهر بپردازید، از حقیقت بی‌بهره و هم‌چون پیازی خواهید شد که پوست بر پوست است و خالی از مغز که نزد دوست و دشمن ارج و قربی نخواهید داشت. چه مردم خردمند و دانا براساس ظاهر آدمی قضاوت نمی‌کنند بلکه به باطن و حقیقت بها می‌دهند:

معنی طلب که بر درو دیوار صورت است مغزست نزد مردم دانا هنر نه پوست
هم‌چون پیاز جمله تن ار پوست گشته‌ای گند دماغ از تو نه دشمن خرد، نه دوست
(دیوان / ص: ۳۵۵)

ابن‌یمین در نهی و نکوهش ریا و ظاهرسازی تا بدان‌جا پیش می‌رود که جستن نام و دوری از ننگ بخاطر جلب نظر مردم را نیز مردود می‌شمارد و توصیه می‌کند که اگر آسوده زیستن در دنیا و آخرت را می‌طلبید، می‌بایست از نام و ننگ دست بشوید:

مراثی زیستن در پیش خلقان	بود تزویر نزد اهل فرهنگ
تو تا در بند نام و ننگ خویشی	نخواهی باز رست از محبس تنگ
گرت آسایش کونین باید	بباید شست دست از نام و از ننگ
نظر ابن‌یمین گویا براین داشت	که بر زد شیشه‌ی تزویر بر سنگ

(دیوان/ص: ۴۵۱)

پس از ظاهرسازی ریاکاران، ظاهرپرستی و فریفته شدن برخی از مردم به ظاهر آنان، موجب رونق بازار ریاکاران خواهد شد. ابن‌یمین ضمن این‌که مردم را از ریاکاری و ظاهرسازی برحذر می‌دارد، ظاهر فریبی مشتی عوام غافل را نیز نکوهش می‌کند:

معنی نو طلب منگر جامه‌ی کهن	بگذر ز صورت بد اگر سیرتش نکوست
نه هر که صومعه دارد شقیق بلخی شد	نه هر که صوف بیوشد جنید بغداد است

(دیوان/ص: ۲۵۵)

(دیوان/ص: ۲۱۲)

۲-۱- دنیاپرستی و دل‌بستگی به دنیا

ابن‌یمین از زبان مردی حکیم، دنیا را به سراب و خیالی تشبیه می‌کند و دل‌بستن به آن را کار مردم نادان می‌داند. همان‌گونه که امیرالمؤمنین نیز فرموده‌اند: «به دنیا آرامش یافتن در حالی که ناپای‌داری آن مشاهده می‌گردد، نادانی است.»^۶

سائلی حال جهان را ز یکی کرد سؤال	آن شنیدی که چه فرمود حکیمش به جواب
گفت: دنیا و نعیمش چو بیابان و سراب	یا خیالیست که صاحب‌نظرش دید به خواب
خواب را مردم بیدار دل اصلی ننهند	نشوند اهل خرد غره به تمویج سراب ^۷

(دیوان/ص: ۳۲۱)

به نظر ابن‌یمین، حال که جهان فانی است و پیوسته در حال دگرگونی، پس شایستگی دل‌بستن را ندارد و سزاوار نیست آدمی به سبب بدست آوردن یا از دست دادن مطاعی دنیوی خود را گرفتار غم یا شادی کند:

دل منه بر کار دنیا بهر آنک	زود بینمی انقلاب او نه دیر
از کمان چرخ و تیر حادثات	می‌نخواهد جست نه آهونه شیر
گر جهانی زدست تو برود	مخور اندوه آن که چیزی نیست
عالمی نیز از به دست افتد	هم مشو شادمان که چیزی نیست

(دیوان/ص: ۴۲۶)

بد و نیک جهان چو برگذر است در گذر از جهان که چیزی نیست
(دیوان/ ص: ۳۵۰)

ناپای‌داری جهان و انقلاب هر روزۀ آن هشدار است تا انسان خردمند دل از هر
چه غبار هوس و آرزوی دنیایی است فرو شوید:

چون نیک و بد سپهر گردان پیوسته به یک صفت نماند
به زان نبود که مرد عاقل چون ابن‌یمین اگر تواند
گرد هوس جهان فانی از دامن دل فرو نشاند
(دیوان/ ص: ۳۹۶)

برخی از مردم زمانۀ ابن‌یمین نه تنها دل‌بسته که حلقه به گوش و تحت سلطۀ
دنیا و علایق آنند و این شاعر اخلاق‌گرا که از این خصلت مردم رنج می‌برد، از روش‌های
گونگون از جمله نهی دنیا‌طلبی و تأکید بر ناپای‌داری دنیا از طریق پند و اندرز برای
اصلاح مردم استفاده نموده است. هم‌چنین او گاهی مستقیماً از نایاب بودن انسانی که
حلقه به گوش این دنیای فانی نباشد فریاد بر می‌آورد:

اکسیر اعظم است در این روزگار کو حلقه به گوش دنیی ناپایدار نیست
(دیوان/ ص: ۳۳۱)

ابن‌یمین نیک می‌داند که کسی که دل‌بسته‌دنیاست و طلب دنیا او را بخود
مشغول ساخته، از پرداختن به دین باز خواهد ماند. مانند کسی که دوست را از دشمن
نشناخته و از روی غفلت با دشمن خود هم‌نشین است و از دوست روی‌گردان. پس چاره
کار در گریختن و حذر از دنیاست:

دنیا به جای دین مطلب کابل‌هست آنک با دشمنان نشست و رخ از دوستان بتافت
بگریز از این جهان ز غرورش که پیش از این عنقا نه بر گزاف سوی انزوا شتافت
(دیوان/ ص: ۳۲۵)

ابن‌یمین انسان را نوری پاک می‌داند که موطن اصلی او جز عالم نور نمی‌تواند
باشد. او دل‌بستن به دنیا و سکنی گزیدن در آن را زندگی در زیر پلی بر گذر سیلاب
می‌داند که هر لحظه خطر نابودی آن را تهدید می‌کند. پس با این توصیف، انسان عاقل
هرگز دل‌بسته‌آن نمی‌شود چه ظلمت‌کده‌ای است که چه بسیار آدمیان در آن زیسته‌اند
و سرانجام سرنوشت همه‌آن‌ها نابودی و مرگ بوده است. حال شایسته است که انسان
خردمند و دانا طالب‌خانه‌ای جاودانه و فناپذیر در عالم وحدت شود و دل از این
ظلمت‌کده فانی برکند:

رخت بر بند از این خانه‌ظلمانی خاک نور پاک، وطن نیست به جز عالم نور
بود پیش از تو فراوان چه صدور و چه عظام وین زمان نیست به جا غیر عظامی ز صدور
خانه‌ای بر گذر سیل در این کهنه رباط به چه کار آید ازو خانه خدا گشته نفور

خانه در عالم وحدت طلب ای ابن‌یمین تا به ارگانش ز دوران نرسد هیچ فتور
(دیوان / ص: ۴۱۸)

۱-۳- حرص و طمع

بوجود آمدن حرص و طمع، این رذیلت بزرگ اخلاقی - اجتماعی در وجود انسان نتیجه دنیاپرستی و دنیاخواهی است. حضرت علی(ع) در این باره فرموده‌اند: «آن کس که قلب او با دنیاپرستی پیوند خورد، همواره جانش گرفتار سه مشکل است: اندوهی رها نشدنی، حرصی جدا نشدنی و آرزویی نایافتنی»^۸
ابن‌یمین طلب روزی بیش از وجه معاش و کفاف را افزون‌طلبی و حرص و آز می‌نامد:

اصلت ای دل چو ز خاک است بلندی مطلب	عنصر خاک نه مایل سوی پستی باشد
... مسکنی باید و مقدار کفافی ز معاش	زین فزون خواستنت آز پرستی باشد
بادۀ دور به اندازه دهند ای هشیار	بیش تر خواستن از غایت مستی باشد
... بی شک اندر طلب بیش تر از قدر کفاف	سخت کوشی تو از غایت سستی باشد

(دیوان / ص: ۳۶۵)

ابن‌یمین معتقد است که اگر کسی بیش از نیاز خود طلب می‌کند، در واقع او نگرهبانی است برای گنجی که از آن دیگری خواهد بود. ظاهراً ابن‌یمین این مضمون را از کلام امیرمؤمنان حضرت علی(ع) گرفته است. که فرموده‌اند: «ای فرزند آدم آن چه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی برای دیگران اندوخته‌ای»^۹

پنج روزی که در کشاکش غم	در سرای سپنج خواهی بود
گر فزون از کفاف می‌طلبی	طالب درد و رنج خواهی بود
مال کز وی تمتعت نبود	چه کنی مار گنج خواهی بود

(دیوان / ص: ۳۷۶)

بخور بنوش بپاش و بدان که حاصل عمر	خرد نداشت کسی کو به دیگری بگذاشت
منه ذخیره که بسیار کس ز غایت حرص	نهاد گنج به صد رنج و دیگری برداشت

(دیوان / ص: ۳۳۵)

از آن جا که رزق هر کس مقسوم است و سعی بیش از حد آدمی به جایی نمی‌رسد، ابن‌یمین هوس بیش‌تر خواستن آدمی را گداطبعی و تربیت حرص و پرورش آز می‌داند:

هر چه رزق تو باشد ای درویش	به یقین دان کسی نخواهد خورد
و آن چه روزی دیگران باشد	نتوانی به جهد حاصل کرد
چون چنین است پس نداشت خرد	هر که بیهوده آز را پرورد

(دیوان / ص: ۴۰۵)

رسد ای دل به تو روزی تو بی سعی ولیک
 چه نشینی به هوس مار صفت بر سر گنج
 از گداطبعی خویشت هوس خواستن است
 از سر جمله سرانجام چو برخواستن است
 (دیوان / ص: ۳۴۱)

حال که افزون طلبی و طلب بیش از حد نیاز، تنها موجب کاستن عمر به وسیله غم دنیاست، ابن‌یمین آدمی را به قناعت و میدان ندادن به حرص و طمع سفارش می‌کند:

رنج بر جان چه نهی بهر جهان آرایی
 در جهان پوشش و خوردست کزان نیست گزیر
 این خود آراسته بی زحمت آراستن است
 زین فزون خواستنت عمر به غم کاستن است
 (دیوان / ص: ۳۴۱)

مردم دون همت از آتش حرص و آرز، آبروی خود را بر باد می‌دهند و حرص و طمع، آن‌ها را مطیع همت ابناء دهر می‌کند و موجب می‌شود پیش هر کس و ناکس کمر خدمت ببندند و چون خاک پیش پای لثیمان افتند به امید برخورداری بیش‌تر از دنیا. ابن‌یمین از این که مردم بنده حرص و طمعند برآشفته است و با مشاهده این که حتی خردمندان در پی طمع و آرز هرگونه خاری و زبونی را متحمل می‌شوند، زبان به نکوهش مردم حریص می‌گشاید:

در این زمانه ندانم کسی ز اهل خرد
 مجردی چو الف در جهان کجا باشد
 غلام همت آنم که خاطر عالیش
 چو خاک پای لثیمان شوی ز آتش حرص
 نظر بدوزد و بهر طمع زبون نشود
 که پیش میم طمع قامتش چو نون نشود
 مطیع همت ابناء دهر دون نشود
 شود به باد همه آبروت و چون نشود
 (دیوان / ص: ۳۸۴)

ابن‌یمین درمان حرص و طمع - این رذیلت بزرگ اخلاقی و اجتماعی - را چیزی جز قناعت نمی‌داند و بارها مردم حریص و طماع زمانه خود را به قناعت فرا می‌خواند. او به کسانی که به خاطر طمع به مال حرام برخی از ثروت‌مندان به آن‌ها خدمت می‌کنند و در برابرشان خم و راست می‌شوند، هشدار می‌دهد که با این کار در واقع تمام زندگی خود را حرام می‌کنند:

به قطع راه دراز امل غنی نشوی
 مرو به عجب و تکبر بر آستانه خلق
 دوتای گاو بدست آوری و مزرعه‌ای
 به نان خشک و حلالی کزو شود حاصل
 بر آستان قناعت مگر مقام کنی
 که زندگانی و عیشت همه حرام کنی
 یکی امیر و دگر را وزیر نام کنی
 قناعت از شکرین لقمه حرام کنی

ابن‌یمین در توصیه به قناعت و دوری از طعام حرام ثروت‌مندان و نیز حذر از نوکری هم‌چون خودی، تا جایی پیش می‌رود که حتی قرض گرفتن نان از جهود را بر آن ترجیح می‌دهد:

وگر کفاف معاشت نمی‌شود حاصل
هزار بار از آن به که بامداد پگاه
روی و شام شبی از جهود وام کنی
کمر ببندی و بر چون خودی سلام کنی
(دیوان/ص: ۵۲۸)

ابن‌یمین حرص و طمع را موجب خواری، بی‌آبرویی و زبونی و در مقابل، قناعت را موجب عزت و آزادگی می‌داند و کسانی را که بنده حرص و طمع خویشند و دست طلب به سوی هر کس و ناکسی دراز می‌کنند، نامردمانی می‌داند که در برابر دنیا پای‌داری و مناعت طبع بخرج نداده و مغلوب آن شده‌اند:

هیچ دانی کز چه باشد عزت آزادگان
هر که را این قحبه دنیا زبون خویش کرد
از سر خوان لئیمان دست کوتاه کردنت
نیم نانی می‌رسد تا نیم جانی در تنست
(دیوان/ص: ۳۵۸)

ای دل نصیحتم بشنو تا برون بری
خواری مکش ز حرص چو مرغان خانگی
گوی مراد از خم چوگان روزگار
سیمرغوار قاف قناعت کن اختیار
(دیوان/ص: ۴۱۰)

ابن‌یمین نه تنها دست‌گذاری به سوی لئیمان دراز کردن را مورد نکوهش قرار می‌دهد، بلکه برای حفظ آبرو و عزت نفس، توصیه نموده است که حتی اگر حاتم به میل خود نان و خضر با دست خود آبت دهد، نستان و قناعت پیشه‌ساز:

اگر باید ای دل که تا آبروی
مجان بزرگانست باقی بود
مجو نان اگر حاتم نان دهد
مخور آب اگر خضر ساقی بود
(دیوان/ص: ۳۷۲)

۴-۱- تقلید کورکورانه

یکی دیگر از رذیلت‌های اخلاقی که موجب انحطاط اخلاقیات در جوامع می‌شود، تقلید محض، بدون تفکر و کورکورانه است. این معضل معمولاً گریبان‌گیر مردم عامی و ساده‌دل می‌شود. ابن‌یمین کناره‌گیری از تقلید را رسیدن به سعادت و مراد می‌داند:

در جهان هرچه می‌کنند عوام
انقطاع از رسوم این حضرات
نزد خاصان رسوم و عاداتست
افتتاح در مراداتست
(دیوان/ص: ۳۳۳)

ابن‌یمین تقلید افراد در ایمان و اعتقاد را کفر می‌داند، چه لازمه ایمان، رسیدن به توحید و یگانگی است از راه شهود قلبی و شخصی. در غیراین‌صورت، اگر فرد خود به توحید نرسیده باشد و اعمال او تقلیدی از افراد با ایمان باشد، او کافری بیش نیست:

چون آگهیی نبینم از توحیدت سودی نکند به کثرت و تفریدت
هر چیز که آن به نزد ما ایمانست کفر است به نزدیک تو از تقلیدت
(دیوان/ص:۶۴۱)

۱-۵- خست

از جمله رذایل اخلاقی موجود در جامعه که مورد انتقاد ابن‌یمین واقع شده، خست و لثامت مردم و بزرگان جامعه است.

لثامت و خست نقطه مقابل کرم و بخشندگی است و به همان اندازه که سخاوت و کرم زیباست، خست و لثامت مردود و زشت است.

ابن‌یمین بیش از هر موردی دیگر، در میان مسائل اخلاقی - اجتماعی به خست و لثامت پرداخته و بارها این صفت برخی از مردم جامعه را مورد نکوهش قرار داده است. او مردم جامعه خود را تا حدی لثیم می‌بیند که بارها کرم را به کیمیا و عنقا تشبیه نموده که هرگز کسی موفق به دیدن آن‌ها نشده است و از نشانه‌های آن دو فقط نامشان در میان مردم وجود دارد:

ای دل اندر جهان کریم مجوی کاندرین عهد آن نخواستی یافت
جز کرم، کیمیا و عنقا را ثالثی در جهان نخواستی یافت
... مطلب آن‌چه در زمانه ازو غیر نامی نشان نخواستی یافت
(دیوان/ص:۳۲۷)

از خشک‌سال مکرمت اغصان فضل را در هیچ فصل نشو و نمایی پدید نیست
ابن‌یمین کرم مطلب در جهان که آن عنقای مغربست که جایی پدید نیست
(دیوان/ص:۳۵۱)

ابن‌یمین ضمن قصیده‌ای که در مدح یکی از امرا سروده است نیز از نبود کرم و کریمان در جامعه گله نموده و از او جواز سفر می‌طلبد چه در شهر و دیارش نان چون جان عزیز شده است، در حالی که خانه و ملک بی‌ارزش است و شاعر برای تأمین معاش خود مجبور به فروختن خانه، ملک و هر چیز با ارزشی که دارد، شده است.

ای باد صبحدم گذری کن ز راه لطف بر حضرتی چو کعبه اسلامیان عزیز
... خاک درش ببوس به تعظیم و پس بگوی گر باشدت مجال سخن پیش آن عزیز
کابن‌یمین فروخت به وجه معاش خویش املاک و هر چه بودش در خان و مان عزیز
اکنون نه ملک ماند و نه یک جو بهای ملک وین خوش که برقرار بماندست نان عزیز

نانی در این دیار به خواری همی خورد
لطفی کن و جواز دهش تا از این مقام
ای کرده کردگار تو را در جهان عزیز
جایی رود که نان نبود همچو جان عزیز
(دیوان / ص: ۴۳۱)

از آن جا که در جامعهٔ ابن‌یمین کریمان از دنیا رفته‌اند و لئیم طبعان و ناکسان بر
جای آن‌ها تکیه زده‌اند، او دیگر توقع کرم و سخا از خواجهگان و بزرگان جامعه ندارد و با
نامیدی تمام از وجود افراد کریم بر رفتن کریمان از جامعه افسوس می‌خورد و جستن
نسیمی خوش از جویبار روزگار را غیرممکن و محال می‌داند:

ای دل مدار چشم کرم ز اهل روزگار
و این‌ها که برزدند سر از جیب خواجهگی
کان‌ها که بوده‌اند کریمان نمانده‌اند
بر مکرّمات دامن همت فشانده‌اند
از جویبار دهر نسیم خوشی مجوی
برکنده‌اند سرو سهی را ز جویبار
زیرا که ناخوشیش به غایت رسانده‌اند
بر جای سرو به قله حمقا نشانده‌اند

ابن‌یمین با حواله کردن این گونه معضلات به تقدیر و جبر، خود را دل‌داری داده،
به صبر فرا می‌خواند:

آری چه چاره ابن‌یمین رو صبور باش
کندر ازل به هر چه رود خامه رانده‌اند
(دیوان / ص: ۳۶۷)

عدم وجود سخاوت و کریم در جامعهٔ ابن‌یمین تا حدی است که شاعر انتظار کرم
از بزرگان عصر را نوعی حماقت و ابله‌ی قلم‌داد می‌کند. او جامعه را چنان بری از افراد
کریم و بخشنده می‌داند که معتقد است اگر کسی در آینده از وجود کرم در این روزگار
سخن بگوید، چنان در اشتباه و نادانی است که حال تباهاش شایستگی گریستن دارد:

کسی که چشم کرم دارد از اکابر عصر
به عینه مثل آن حریص محروم است
نظر به حالت او می‌کنم ز روی قیاس
که باز می‌شناسد ز فربه‌ی آماس
(دیوان / ص: ۴۳۶)

چه عادتست که ابناء دهر هر قومی
بر آن گروه ببايد گریست کز پس ما
کرم به لاف زعهد گذشته‌وا گویند
حکایت کرم از روزگار ما گویند
(دیوان / ص: ۳۷۸)

ابن‌یمین در مذمت خست و لئامت، به افراد ثروتمند توصیه می‌کند که اگر
می‌خواهید نصیبی از زر و سیم خود برده باشید، بخشندگی و سخاوت پیشه کنید چه
جمع کردن نقره و زر در واقع خزانه‌داری برای دیگران و آیندگان است. پس بهتر آن‌که
در زمان حیات از اموال خود نصیبی به دوستانتان برسانید و گرنه پس از شما
دشمنانتان با اموال شما به نان و نوا خواهند رسید:

گر تمتع تو را ز نقره و زر
یک سخن بی‌غرض ز من بشنو
این قدر بس که قابض آنی
غم خود خور که سخت نادانی

... چون ز گنج خودت نصیبی نیست
بشنو این نکته را از ابن‌یمین
سیم آن به که رغم دشمن را
مال تو داد دشمنت بدهد
شمع آن گهی توانی شد
تو مر آن گنج را نگه‌بانی
که تو را هست مشفق جانی
در ره دوستان برافشانی
گر تو زو داد دوست نستانی
کافکنی سیم در پریشانی
(دیوان/ص: ۵۴۱)

ابن‌یمین با یادآوری روز بازخواست به ممسکان و لئیمان هشدار می‌دهد که گرچه در دنیا چون فقیران و بینوایان زندگی می‌کنید و در دوران حیات تنها به اندوختن و ذخیره زر و سیم می‌پردازید و از اموال فراوان خود بهره‌ای ندارید، اما پس از مرگ همانند توان‌گران بازخواست خواهید شد؛ با این تفاوت که شما در آخرت نیز بی‌چیزید و توان‌گران بخشنده در آن جا نیز توان‌گرد و دستی پر از معنویات دارند:

فاقه را کرده باشد استقبال
در جهان می‌زید چو درویشان
زو حساب توان‌گران خواهند
هر که ممسک بود به وقت حیات
بینوا تا رسد زمان وفات
چون درآید به عرصه عرصات
(دیوان/ص: ۳۴۸)

لئیم طبعان چنان دل ابن‌یمین را آزرده‌اند که نشستن در تاریکی را بر رسیدن روشنایی از چراغ آنان ترجیح می‌دهد:

شب دراز به تاریکی ار نشینم به
جگر ز آتش حرمان کباب اولی تر
که از چراغ لئیمان به من رسد تابش
که از سقایه دونان کنند سیرابش
(دیوان/ص: ۴۴۰)

ابن‌یمین در بی‌زاری از لئیمان و در نکوهش خست تا بدان جا پیش می‌رود که درخواست و انتظار بخشندگی از لئیمان را به خواستن استخوان از سگ و نان خواهی از گربه و در نهایت طلب گاه از خر تشبیه می‌کند. اما در مقابل، حاجت خود از کریمان خواستن را به انتظار باران از ابر و... تشبیه می‌کند و عیبی در آن نمی‌بیند چه خاصیت آن‌ها بخشندگی است:

از کریمان خواه حاجت ز آن که نبود هیچ عیب
وز لئیمان دم مزن زیرا که بی‌معنی بود
زابر باران در ز دریا و زر از کان خواستن
استخوان از سگ ز گربه نان که از خر خواستن
(دیوان/ص: ۴۸۰)

۲- انتقادات اجتماعی - سیاسی

در پی حمله مغول و ویرانی شهرها و مراکز علمی و فرهنگی و نیز کشته شدن بسیاری از علما و فاضلان، حکومت سیاسی و اجتماعی جامعه بدست مردمی نالایق و نادان افتاد و در نتیجه وضعیت جامعه از نظر اجتماعی و سیاسی دچار آشوب و نابسامانی شد. در خراسان نیز اوضاع چنین بود و چه بسا بدتر از دیگر مناطق ایران. به قول مؤلف جهان گشا: «اکنون بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً که مطلع سعادات و مبرآت و موضع مرادات و خیرات بود و منبع علما و مجمع فضلا و مربع هنرمندان و مرتع خردمندان و مشرع کفایة و مکرع دهائة... از پیرایه وجود متجلبیان جلباب علوم و متحلیان به حلیت هنر و آداب خالی شد و جمعی که به حقیقت حکم فَخَلْفٍ مِّنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ دَارُند، باقی ماندند.»^{۱۰}

ابن‌یمین علاوه بر مسائل اخلاقی - اجتماعی، معضلات و مشکلات اجتماعی - سیاسی جامعه و عصر خود را نیز مورد نقد قرار داده و فریاد اعتراض و انتقاد سر داده است.

از جمله مسائل اجتماعی - سیاسی که مورد انتقاد ابن‌یمین بوده است، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ۱-۲ فقر و تنگ‌دستی
- ۲-۲ اوضاع نابسامان اجتماعی
- ۳-۲ محرومیت اهل هنر، خریدار نداشتن شعر، نشستن افرادی نادان و نالایق به جای عالمان و هنرمندان واقعی

۱-۲ فقر و تنگ‌دستی

مردم ایران در قرن هفتم و هشتم بشدت دچار فقر و تنگ‌دستی شدند چه از طرفی جنگ و خون‌ریزی نتایجی چون فقر، قحطی و بیماری در پی داشت و از طرف دیگر اخذ مالیات‌های سنگین از مردم - که روزبه‌روز در حال افزایش در تعداد و مقدار مالیات‌ها بود - توسط حاکمان طماع و نالایق، باعث بروز فقر و بدبختی در میان مردم می‌شد. ابن‌یمین نیز از این قاعده مستثنی نبوده و دچار فقر و تنگ‌دستی شده است. او بارها از این وضعیت موجود در جامعه شکوه و انتقاد نموده است چه جور فلک و روزگار با او چنان کرده است که در خانه‌اش به جز غم مالی نتوان یافت:

خداوند! همیشه بود ما را کتان و صوف و کمخا و عتابی



ز پالانی و زینسی و رکابی	زر و اجناس و غله، اسب و استر
چنان گشتست حالم از خرابی	کنون از جور چرخ ناسزاگار
به جز غم هیچ مالی را نیابی	اگر سالی بجویی در سرایم

(دیوان/ص:۵۳۲)

اوضاع جامعه ابن‌یمین چنان نابسامان و آشفته شده است که او برای بدست آوردن مقداری اندک قوت روزانه خود، باید خون جگر بخورد و سختی بسیار به جان بخرد:

چه شور برانگیخت ز بیداد و چه شر کرد	انصاف فلک بین که در این مدت اندک
سد رمق قوت حواله به جگر کرد	اسباب مرا داد به تاراج پس آن‌گه

(دیوان/ص:۳۶۸)

آن‌چه من از دور گردون می‌کشم	گر بگویم خون شود در کوه سنگ
جور این گردون دون چون می‌کشم	کس نداند چون منی دیوانه‌ای
از تنور رزق بیرون می‌کشم	گرده‌ام خون می‌شود تا گرده‌ای

(دیوان/ص:۴۷۵)

ابن‌یمین پیوسته از فقر و بی‌نالی نالان است. به حدی که هم‌دم نان را خوش‌وقت می‌داند و از پادشاه می‌خواهد که او را یاری کند تا بیش از این غم نان نخورد.

خوش‌وقت کسی دان که بود هم‌دم نان	شاهها چو نمی‌توان گرفتن کم نان
خلقان همه نان خوردند و چاکر غم نان	میسند که بر کنار خان کرمت

(دیوان/ص:۶۹۶)

او پس از دریافت کمک از پادشاه و به قول خودش نان یافتن از او بازهم گله‌مند است، چه مقدار کمک پادشاه آن‌قدر کم است که خطاب به پادشاه می‌گوید:

وی روی نموده از توام روی بهی	ای جود تو را حاتم طی گشته رهی
اما نتوانم که خورم نان تهی	هرچند که نان یافتم از دولت تو

(دیوان/ص:۷۰۳)

در جامعه ابن‌یمین چنان همه چیز وارونه و آشفته شده است که گویا وضعیت رندان لاابالی بسیار بهتر از زاهدان است و روزگار ابن‌یمین، در زمانی که مانند رندان می‌زیسته، پر رونق بوده است، اما حال که به دروغ دم از زهد می‌زند به فقر و تنگ‌دستی گرفتار شده است:

کار من داشتی هزار فروغ	پیش‌تر زین که رندوش بودم
دم زهدی همی زنم به دروغ	وین زمان کز برای مصلحتی
نرسد نان به تره تره به دوغ	کارم از فقر و فاقه گشتست چنانک
می‌زنم در گرسنگی آروغ	وز برای رعایت ناموس

(دیوان/ص:۴۴۶)

در جامعهٔ ابن‌یمین اکثریت مردم عادی با فقر و بدبختی دست و پنجه نرم می‌کردند و برای بدست آوردن حداقل نیازهای روزمرهٔ خود می‌بایست رنج و عذابی طاقت‌فرسا را متحمل می‌شدند. به همین دلیل در چنین جامعه‌ای نان هم‌چون جان عزیز خواهد شد. ابن‌یمین از این وضعیت بستوه آمده است و از حاکم سرزمین خود اجازهٔ سفر و ترک وطن می‌خواهد:

ای باد صبحدم گذری کن ز راه لطف ... خاک درش ببوس به تعظیم و پس بگوی کابن یمین فروخت به وجه معاش خویش اکنون نه ملک ماند و نه یک جو بهای ملک نانی در این دیار به خواری همی خورد لطفی کن و جواز دهش تا از این مقام	بر حضرتی چو کعبهٔ اسلامیان عزیز گر باشدت مجال سخن پیش آن عزیز املاک و هر چه بودش در خان و مان عزیز وین خوش که برقرار بماندست نان عزیز ای کرده کردگار تو را در جهان عزیز جایی رود که نان نبود همچو جان عزیز (دیوان/ص: ۴۳۱)
---	---

ابن‌یمین در انتقاد از وضعیت اجتماعی و اقتصادی مردم در جامعه معتقد است که:

کسی خوش برآید در این روزگار نخستین حکومت که آن منصبی است دوم کار سرهنگ تندست و تیز دگر کار از آن هر سه خواهندگی است زهر سو بدست آورد لوت و بوت چو ابن‌یمین زین سه فرقه نبود زسستی اصحاب دولت کنون سپهرا کفافی نخواهیش داد	که باشد بدستش یکی از سه کار کز آن جا شاید بسی کار و بار که یک‌سان بود نزد او مور و مار که خواهند نندیشد از ننگ و عار به شادی برآرد ز انده دمار نشد لاجرم حاصل او را یسار به سختی به سر می‌برد روزگار زهی بی‌حیایی زخود شرم‌دار (دیوان/ص: ۴۲۸)
--	---

و سرانجام ابن‌یمین از این همه رنج و عذاب برای بدست آوردن حداقل ضروریات حیات و تکه‌ای نان برای رهایی از رنج گرسنگی بستوه آمده است و تصمیم به عزلت و گوشه‌نشینی می‌گیرد. به نظر او حتی ملک شاه نیز در برابر شنیدن کلام سرد و تحقیرآمیز دربان، ناچیز است و هرکس که در پی آزادی است مجبور به عزلت‌گزینی و کناره‌گیری از جامعه می‌شود:

سرگشته بهر دانه چه باشم چو آسیا تا چند باشد ای فلک دون زجور تو ... حقا که ملک شاه نیرزد به جملگی عنقا صفت به گوشهٔ عزلت شدم که نیست	آمد به سان قطب گه آرمیدم بهر دو نان به خدمت دونان دویدم گفتار سرد حاجب و دربان شنیدم چون مرغ خانگی سرخاری کشیدم (دیوان/ص: ۴۷۰)
--	--



۲-۲- اوضاع نابسامان اجتماعی

در دیوان ابن‌یمین ابیاتی پراکنده می‌توان یافت که شاعر در آن‌ها بطور کلی از نابسامانی بوجود آمده در جامعه آزرده خاطر است و این آزرده‌گی او را به انتقاد واداشته. از جمله این مسائل عزل و نصب‌های پی‌درپی است که موجب تشویش خاطر و نگرانی صاحبان مناصب اجتماعی و سیاسی می‌شده است. تا جایی که ابن‌یمین کسانی را که در جامعه صاحب مقام و منصبی نیستند، خرم و آسوده دل می‌داند:

حال نجیب و آن عمل عزل او نگر یک واعظت چو حال تباه نجیب نیست
چون عزل مرد هست به جای طلاق زن خرم کسی که قاضی و شیخ و خطیب نیست
(دیوان/ص: ۳۵۸)

هم‌چنین ابن‌یمین علاوه بر این‌که از فقر و تنگ‌دستی در این دوره شکوه می‌نماید، از معضل اجتماعی دیگر پرده برمی‌دارد و آن عدم وجود امنیت برای ثروتمندان در جامعه است. او از این‌که تهی دست و فقیر گشته است شکرها می‌کند، چه اگر ثروت مند بود، ثروت او را نیز هم‌چون دارایی دیگر ثروتمندان به زور و شکنجه می‌ستاندند:

شکرها می‌کنم در این ایام که تهی دست گشته‌ام چو چنار
زان‌که چون گل اگر زرم بودی دست‌گیتی مرا نهادی خار
بستندندی به صد شکنجه و چوب به قیاس جماعت زردار
من چنین گشتمی که اکنونم مفلس و با هزار عیب و عوار
شکر ایزد بر آن همی‌گویم که در این فترت و تغلب کار
گرچه اندک بضاعتم باری سودم آمد شکنجه بسیار
(دیوان/ص: ۴۲۴)

از جمله دیگر معضلاتی که در جامعه ابن‌یمین شیوع یافته، دزدی و مال‌مردم خواری است. ابن‌یمین می‌خواری را بر دزدی و خوردن اموال دیگران ترجیح می‌دهد:

دهقان بچه‌ای داد می‌نابم دوش گفتم که حرام باشد این گفت خموش
من از رز خویش چیده‌ام انگورش تشویش مکن می‌حلال است بنوش
(دیوان/ص: ۶۷۸)

شاعر فریومد در چنین جامعه‌ای که در آن تمام ارزش‌های انسانی وارونه شده است، در رنج است چه علاوه بر تمام مشکلات، او مجبور به تحمل هم‌صحبتی با مردمی نادان شده است. او هم‌چون طوطی گرفتار در قفس کلاغ است:

جهانی سراسر پر از دون شدست چه آن‌مه که هستند از ایشان چه که
ندارم سر کدیه زین سفلگان به‌گردن درم بارشان بر مننه
(دیوان/ص: ۵۰۷)

ظفر نیافت خردمند در جهان روزی به هیچ فایده از حضور کرام
زمانه هیچ تعدی نکرد با خاصان بتر ز صحبت مشتی عوام کالآنعام
(دیوان/ص: ۴۷۲)

فقر و تنگدستی و در پی آن دست نیاز بسوی دیگران گشودن و نیز گسترش فساد و انحطاط اخلاقی و اجتماعی در میان مردم جامعه قطعاً برای آزادمردان عذاب‌آور و غیرقابل تحمل خواهد بود و چه بسا آن‌ها را وادار به انزوا، گوشه‌نشینی و دوری از مردم و جامعه خواهد کرد. ابن‌یمین نیز اعلام می‌دارد که اگر گوشه‌نشینی اختیار کرده، به این دلیل است که از فساد اخلاقی مردم جامعه بستوه آمده است:

بینوایی و حفظ ناموسم کرد فرد از جماعتی انبوه
نکشم هم‌چو ماکیان خواری از پی دانه در میان گروه
جای گیرم چو کبک در که‌سار ریگ چینم به جای دانه ز کوه
زان‌گزیدست انزوا عنقا که شد از ناپسند خلق ستوه
(دیوان/ص: ۵۱۰)

و سرانجام ابن‌یمین به قدری از مردم و جامعه خود خواری و ذلت دیده است که طاقتش طاق و کاسه صبرش لبریز گشته و در پی آن، تصمیم به سفر از شهر و دیار خود گرفته است:

پایم چو بسته نیست به جایی روم‌کزو هر دم نسیم باد بهاری به من رسد
ساکن چرا شوم به مقامی و خطه‌ای کز اهل وی مذلت و خواری به من رسد
در بیشه‌ای شکار کنم کز فوایدش هر دم هزار صید شکاری به من رسد
(دیوان/ص: ۳۷۷)

۲-۳- محرومیت اهل هنر، خریدار نداشتن شعر، نشستن افرادی نادان و نالایق به جای عالمان و هنرمندان واقعی

سفله‌نوازی گردون مسأله‌ای است که همیشه مورد انتقاد شاعران بوده است و هر یک از آنان به فراخور حال و با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه خود، این معضل را به نوعی مطرح نموده‌اند. موجب این سفله‌نوازی در واقع مردم جامعه بوده‌اند که قدر و ارزش هنرمندان و فاضلان را نمی‌دانستند؛ جز تعدادی اندک که قدر دانی آن‌ها نیز تأثیری چندان در وضعیتشان نداشت.

در دوره مغول این سفله‌پروری و دون‌نوازی و نیز محرومیت اهل هنر به حد‌اعلا‌ی خود رسید، چه در این‌یورش وحشیانه، حاکمان با اصالت و صاحبان فضیلت و نیز بسیاری از افراد هنرمند و فاضل از میان رفتند و به قول مؤلف جهان‌گشا:

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد ز آن که اندر دل خاکند همه پر هنران
(جویبی، ۱۳۷۸، ص ۳)

در این دوره حکومت یا بدست بیگانگان بود و یا دست‌نشانندگان آن‌ها که عموماً از میان ایرانیان بودند. اما آن‌ها نیز دست کمی از مخدومان خود نداشتند. تازه به دوران رسیده‌هایی بودند که در این راه جز به منفعت‌های شخصی و ثروت‌اندوزی‌های سیری‌ناپذیر نمی‌اندیشیدند. اینان برای فضل و هنر کوچک‌ترین بهایی قائل نبودند و در نتیجه تمام این امور موجب عزلت‌گزینی و کناره‌گیری هنرمندان و فاضلان واقعی از صحنهٔ جامعه و مردم بود.

ابن یمین از اوضاع بوجود آمده بسیار دل‌گیر است و همواره از سفله‌نوازی گردون، بی‌ارزش بودن فضل و هنر و نیز نشستن افرادی نالایق و نادان در صدر امور و به جای فاضلان و هنرمندان واقعی، گله و شکایت می‌کند. این گله نسبت به دیگر انتقادات او و نیز نسبت به انتقادات دیگر شاعران این دوره، در این امور خاص بسیار زیاد است و موارد یافت شده در این مورد در میان اشعار او فراوان است، اما برای دوری از اطناب و تکرار مضامین، ذکر همهٔ موارد را لازم ندانسته و سعی خواهیم کرد از میان آنها زیباترین و تأثیرگذارترین‌ها را برگزیده و ذکر کنیم.

ابن یمین در قصیده‌ای که در مدح علاءالدین محمد سروده است به جای وصف زیبایی‌ها و تغزل، به بیان پستی برخی از مردم زمانه و برتری بی‌هنران بر هنرمندان پرداخته است:

مرا ز جور تو ای روزگار سفله نواز	بسی است غصه چه گویم که قصه‌ای است دراز
به ناز می‌گذرانند عمر بی‌هنران	هنرواران ز تو افتاده‌اند در تک و تاز
زدون نوازی هر که بد برهنه چو سیر	لباس گشت وجودش تمام هم‌چو پیاز
... ز راز دل نتوان پیش کس گشاد نفس	کجا کسی که زمانی نگاه دارد راز
من ارچه ز آتش دل شمع وار بگدازم	ز من چنان‌که ز پروانه نشنوند آواز
به کنج عزلت از آنم نشست‌ه چون عنقا	که هیچ فضل ندانی تو باز را بر غاز

(دیوان/ص: ۱۱۱)

یکی از دلایل حرمان و غم هنرمندان^{۱۱}، جای‌گزینی بی‌هنران و بی‌مایگان به جای فاضلان است و این موضوع، آزادمردان را موجب رنج است، اما چه چاره جز صبر: ... از جوی‌بار دهر نسیم خوشی مجوی
برکنده‌اند سرو سهی را ز جویبار
آری چه چاره ابن یمین رو صبور باش

زیرا که ناخوشیش به غایت رسانده‌اند
بر جای سرو به قلهٔ حمقا نشانده‌اند
کاندر ازل به هر چه رود خامه رانده‌اند
(دیوان/ص: ۳۶۷)

ابن یمین بارها فلک را مورد عتاب قرار داده است از آن جهت که بهره دانایان نصیب مردم بی‌مایه می‌کند و چنان سرگرم پرورش سفلگان است که دیگران را فراموش کرده، (البته قطعاً منظور از فلک اهل جامعه است):

می‌دهد دست فلک دولت اصحاب یمین	به کسانی که ندانند یمین را ز شمال
و آن که او را چو خری توبره باید بر سر	فلکش لعل به دامن دهد و زر به جوال
	(دیوان/ص: ۴۶۰)
ای گردش چرخ نیلگون تا کی از این	کردی جگرم ز غصه خون تا کی از این
یک لحظه به کار کس نمی‌پردازی	از تربیت ناکس و دون تا کی از این
	(دیوان/ص: ۶۹۲)

در جامعه‌ای که او باش و ناکسان حکومت آن را برعهده گرفته‌اند، انتظاری جز محرومیت عاقلان و هنرمندان نمی‌توان داشت به حدی که اهل علم و هنر در طلب لقمه‌ای ناچیز برای رهایی از رنج گرسنگی دچار غمی جان فرسا شده‌اند، در حالی که بی‌هنران و سفلگان در ناز و نعمتند و بر صدر:

شرح جویری که من از دور قمر می‌بینم	با که گویم که جهان زیر و زبر می‌بینم
... هر کجا بد گوهری بود کنون هم چون نگین	متمکن شده در خانه زر می‌بینم
اسب تازی شده مجروح به زیر پالان	طوق زرین همه در گردن خر می‌بینم
	(دیوان/ص: ۴۷۳)
فریاد از این جهان که خردمند را از او	بهره به جز نوایب و حرمان نمی‌رسد
دانا بمانده در غم تدبیر روزیش	یک ذره غم به خاطر نادان نمی‌رسد
جاهل به مسند اندر و عالم برون در	جوید کلید و راه به دربان نمی‌رسد
جَهَّال در تنعم و ارباب فضل را	با صد هزار غصه یکی نان نمی‌رسد ^{۱۳}
	(دیوان/ص: ۳۹۲)

ابن‌یمین چنان رنجی از این جامعه دون نواز دیده است که بر حال بی‌عقلان حسرت می‌برد چه عاقلان را غمین می‌بیند، در حالی که بی‌خردان و افراد ناقص‌العقل، شادمانند:

حبذا روزگار بی‌عقلان	کز خرابی عقل آباداند
عقل و غم را به هم بگذاشته‌اند	وز حماقت همیشه دلشادند
هر کجا عقل هست شادی نیست	عقل و غم توأمان زادند ^{۱۳}
	(دیوان/ص: ۳۸۰)

به نظر ابن‌یمین کار فلک و روزگار (مردم جامعه) در بی‌توجهی به اهل علم و هنر تا دشمنی با فاضلان و هنرمندان پیش رفته است:

هیچ دانی کز چه عیبم گشت گردون کینه‌ور	زان که چون ابن‌یمین اهل هنر پنداردم
	(دیوان/ص: ۴۷۴)

با جمله هنرووران به کین است فلک
وز خلق زمانه به گزین است فلک
من ز اهل هنر وین بر او عیب تمام
آری چه توان کرد چنین است فلک^{۱۴}
(دیوان/ص:۶۸)

شاعر فریومد که از نکوهش مردم روزگار، فلک و گردون بستوه آمده است و نتیجه‌ای عایدش نشده، روی به رزاق بی‌همتا، خداوند یکتا نموده است و می‌پندارد او نیز به پرورش ابلهان می‌پردازد و اگر ابن‌یمین از روزی بی‌نصیب است از آن جهت است که اهل هنر و خرد پنداشته شده است:

ای بس که بر طریق مناجات گفته‌ام
وقت سحر به درگاه رزاق ذوالمنن
ای آن‌که تفرقه رزق بر ابلهان کنی
من هم نیم چنان بخرد کو نصیب من
(دیوان/ص:۴۷۹)

اوج فساد اخلاقی و مرگ انسانیت آن‌گاه است که اعتبار زر و سیم نزد اهل روزگار بیش از علم، ادب و شرافت انسانی باشد. جامعه ابن‌یمین به جایی رسیده است که در آن ثروت مایهٔ سعادت و اعتبار است و هنرمند بی‌مال چون مشک بی‌بو، بی‌ارزش است:

بدان که سعادت در این جهان مال است
هر آن‌که مال ندارد چو نافهٔ بی‌بوست
وگر بد است چو در دست سیم و زر دارد
به نزد خلق همه قول و فعل او نیکوست
وگر هزار هنر دارد و ندارد مال
به جای هر هنری صد هزار عیب در اوست^{۱۵}
(دیوان/ص:۳۵۹)

ابن‌یمین در انتقاد از محرومیت اهل هنر و سفله‌نوازی بزرگان و مردم جامعه گاهی بطور مستقیم از شعر یاد می‌کند که در این دوره به دلیل از میان رفتن حکومت‌های اصیل ایرانی، کمتر بدان توجه می‌شده است:

شاعرانی که پیش از این بودند
این نه تنها ز شعر دان که مرا
... من گرفتم عطاردم به هنر
تا به نزدیک اهل عصر کنون
... پی کن اسب فصاحت از پی آنک
گر ز من نشان به جاه برتری است
با یکایک در این برابری است
کو هنر را کسی که مشتری است
مرد بلجی فروش جوهری است
رسم این‌ها دهر خر خری است
(دیوان/ص:۳)

هرچ آن هنر جمله بزرگان باشد
کردم طلب و یافتم اما چه کنم
و اسباب سیادت سترگان باشد
چون برهٔ نر بهرهٔ گرگان باشد
(دیوان/ص:۶۶۹)

گر آمدی نبی ز پی مصطفی به خلق
اما چو مصطفی در اعجاز مهر کرد
لیکن چه سود از این چو مسیحای وقت را
من بودمی به معجزهٔ شعر و شاعری
این را کنون چه نام کنم جز که ساحری
اکنون نمی‌خرند به یک جو ز خر خری^{۱۶}
(دیوان/ص:۶۶۹)

ابن‌یمین به این امید که در جایی غیر از خراسان وضعیتی بهتر در انتظار او باشد و شعر او را آن‌گونه که باید اوج نهند، رخت سفر بسته و عزم ترک وطن می‌کند:

شده این‌جا مشرب عشرت مکتدّر به جز گوهر فروشی کار دیگر که هر یک زان بزرگان هنرور نیرزد نیم نان صد دانه گوهر نمی‌گویی که چون باشد میسر؟ اگر زین سان بدست آید هنر خر (دیوان/ص: ۴۰۷)	اقامت در خراسان گشت مشکل مرا در رشسته دانش نباشد در این اقلیم صاحب همتانند به همت آن‌چنان باشد که او را مرا گوهر فروشی با چنین قوم ضرورت از خراسان رفت باید چه کنم ملک خراسان چه کشم محنت جان گر چه آن مولد و منشاست ولی سعدی گفت زین وطن گر بروم هست خریدار بسی (دیوان/ص: ۵۸۳)
--	--

ابن‌یمین پس از گله‌های فراوان از گردون دون نواز و خواجهگان سفله‌پرور، خود و نیز اهل علم و هنر را به وسیله تشبیهاتی فراوان که بکار می‌برد دل‌داری می‌دهد: اگر پای باز بسته است از عجز و ذلت او نیست و اگر بر سر خروس تاج نهاده‌اند تاج او مایه بزرگی و شرف او نیست چه طبیعت گردون و روزگار چنین است «زحمت نصیب مردم والا گهر بود.» و اگر در میان ستارگان فراوان و کم سوی آسمان خسوف سه‌ماه و خورشید است، از ارزش و قدر آن‌ها کاسته نمی‌شود.

مال و منصب دنیوی و مادی همه مانند زینت‌آلات نوعروسان است و جوان‌مردان و عارف مسلک‌انی که دل از علایق دنیوی بریده‌اند، هرگز التفاتی به مناصب و ثروت‌های دنیوی نمی‌کنند:

می‌کردم از شکایت گردون پر فسوس عمر عزیز می‌رود اندر سر یؤوس و ارباب علم را ندهد ذره‌ای سبوس کاو رنگشان نهد فلک از عاج و آبنوس تاج از پی شرف نبود بر سر خروس هرگز نظر کنند به زینت چو نوعروس؟ باشد چو لعل و گونه دانا چو سندروس... (دیوان/ص: ۴۳۳)	با عقل کار دیده به خلوت حکایتی گفتم ز جور اوست که اصحاب فضل را از قرص آفتاب نهد خوان جاهلان ... گفت از برای عزت ارباب جهل نیست بر پای باز بند نه بهر مذلتست مردان که از علایق دنیا مجردند این فخر بس که چهره نادان گه جدال ای سپهر بی حفاظ دون نواز ... تربیت‌ها می‌کنی نا اهل را
---	---



سگ نخواهد کرد شیری در شکار
از تو گر یابند زخم اهل هنر
گر کنی ز اطلس جل او را یا ز صوف
عیب نبود ماه تابان را خسوف^{۱۸}
(دیوان/ ص: ۴۴۸)

۳- نقد عمل کرد صاحبان مناصب و موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی

ابن‌یمین با این که خود نیز در دستگاه حکومتی صاحب شغل دیوانی بوده و یکی از صاحبان مناصب سیاسی و اجتماعی محسوب می‌شده است، از عمل کرد این گروه از افراد جامعه نیز غافل نبوده است. اگرچه انتقادات او از صاحبان مناصب و موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی نسبت به دیگر انتقاداتش و هم‌چنین نسبت به انتقادات دیگر شاعران هم‌عصرش اندک است، اما به هر حال در این بخش نیز در دیوان پانزده هزار بیتی و ابیاتی انتقادی در این زمینه نیز وجود دارد. از جمله صاحب منصبانی که عمل کرد آنها از طرف ابن‌یمین مورد نقد و نکوهش قرار گرفته است می‌توان به حاکم، وزیر، زاهدان و صوفیان اشاره نمود.

۳-۱- حاکم

تعداد انتقادات ابن‌یمین از ظلم و ستم، بی‌عدالتی و قساوت قلب پادشاهان بسیار اندک و انگشت‌شمار است. او اغلب از خست حاکمان و نیز بها ندادن و بی‌اعتنایی به هنر هنرمندان بخصوص مدح شاعران گله و شکایت نموده است. از آن‌جا که ابن‌یمین بیش‌تر به سرودن قطعات اخلاقی و پند و اندرز پرداخته است، در برابر پادشاهان نیز ابتدا از در نصیحت وارد می‌شود تا شاید به این وسیله بتواند ذره‌ای از ظلم و ستم آن‌ها بکاهد. او به آن‌ها یادآور می‌شود که اگر حیات جاودان و نام نیکو می‌طلبید، جز به وسیله نیکی و سخاوت در حق مردم بدست نخواهد آمد:

مکن هرگز ستم بر زبردستان
که ایشان چون تو حق را بندگانند
حیات دائم از داد و دهش جوی
که نوشروان و حاتم زندگانند
(دیوان/ ص: ۴۰۰)

ابن‌یمین در قطعه‌ای دیگر خطاب به حاکمی که دعوی اجرای عدالت در جامعه را دارد تا حدی که حتی شاه‌باز هم یارای تعدی بر تیهو را ندارد؛ طعنه‌ای تلخ و نیش‌دار می‌زند و ادعای او را بسخره گرفته و از این که عامل پادشاه بر حقوق مردم تجاوز و تعدی می‌کند آزرده خاطر است و از پادشاه اجرای درست عدالت را طلب می‌کند:

پس بگوای آن‌که عدلت هست تا حدی که نیست
شاه‌باز تند را یارا که بر تیهو زند
چون روا داری که چوپان تو اندر ملک من
ترک تازی آرد و صد چوب بر هندو زند

خوش نگردد خاطر ابن‌یمین از عدل تو تا نگویی چوب یا ساقش پس از برغو زند
(دیوان / ص: ۳۷۱)

ابن‌یمین داشتن دل نرم به هم‌راه شمشیر کاری و عدالت گستر را برای پادشاه لازم می‌داند و وجود پادشاه قسی‌القلب را در جامعه غیرقابل تحمل و بدتر از صحبت نادان و نیز خویشاوند توان‌گر بی‌آزم می‌داند:

چون جامهٔ چرمین شمرم صحبت نادان زیرا که گران باشد و تن گرم ندارد
از صحبت نادان بترت نیز بگویم خویشی که توان‌گر شد و آزم ندارد
زین هر دو بتر دان تو شهی را که در اقلیم با خنجر خون‌ریز دل نرم ندارد
(دیوان / ص: ۳۸۰)

ابن‌یمین با دیدن حاکمان ظالم روزگار خود از پادشاهان و جوان‌مردان عالم آرای گذشته یاد می‌کند و ضمن آن شکایت، گله و انتقاد خود را با زبانی کوبنده و نیش‌دار بیان می‌کند:

خطابی با فلک کردم که از تیغ جفا کشتی شهان عالم آرا و جوان‌مردان برمک را
زمام حلّ و عقد خود نهادی در کف قومی که از روی خرد باشد برایشان صد شرف سگ را
(دیوان / ص: ۳۱۶)

مسأله‌ای دیگر که موجب آزرده‌گی خاطر ابن‌یمین از حاکمان شده است، خست آن‌ها و نیز بهادادن و بی‌توجهی نسبت به مدح و ستایش شاعران است. در این دوره به دلیل از میان رفتن حکومت‌های اصیل ایرانی، حکومت یا در دست حکام مغول و بیگانه بود و یا این‌که به دست کسانی سپرده می‌شد که آن‌ها نیز دست کمی از حاکمان بیگانه نداشتند و جز به نفع شخصی و پرکردن خزانه از اموال مردم ستم دیده نمی‌اندیشیدند. در نتیجه برای ادبیات و مدح شاعران بهایی قایل نبودند.

ابن‌یمین معتقد است که اگر پادشاه نوازش‌گر و خریدار مدح وجود داشت، قطعاً در این دوره نیز چندین شاعر همانند عنصری پیدا می‌شد، اما افسوس که چنین پادشاهی وجود ندارد:

از هر طرفی عنصری خیزد اگر سلطان بنوازدش ولی سلطان کو
(دیوان / ص: ۶۹۹)

ابن‌یمین با شنیدن احوال شاعران گذشته و استقبال پادشاهان از مدح و ستایش آنان، کمر به خدمت حاکمان بسته و زبان به ستایش آنها گشوده است. اما چه سود که در این راه تنها خون دل خوردن و جان‌کندن نصیبش شده است. چه نزد این پادشاهان دون همت و لثیم، از کرم نشانه‌ای جز نام آن نمی‌توان یافت:

بردیم بسی رنج و نشد حاصل از این کار
گر تربیت اینست بسا کاهل سخن را
عنقا و کرم هر دو یکی‌اند کز ایشان
ای اهل هنر قصه همین است که گفتم
جز خوردن خونی و به جز کندن جانی
دل تافته گردد چو تنور از پی نانی
جز نام نیابند به تحقیق نشانی
هان تا نفروشید یقینی به گمانی^{۱۹}
(دیوان/ص:۵۳۴)

ابن‌یمین مدح پادشاهان روزگار خود را - که از فرط خساست و سودجویی اگر
میتوانستند آدینه را از هفته می‌ربودند - به نهادن شیرینی در بر گاو تشبیه می‌کند چه
چنین پادشاهی نیز هم‌چون گاوی که تفاوتی میان شیرینی و تکه‌ای نان نمی‌بیند،
ارزش سخن شاعران را درک نخواهد کرد:

شعبی در تواریخ کردم نگاه
درم را بدان گونه افشاندانند
ولیکن بزرگان این عصر ما
چنانند کز بهر توفیر خویش
شعار بزرگان پیشینه را
که در پیش مرغان کسی چینه را
که صیقل زنند از دل آینه را
ز هفته بدزدند آدینه را
نهد در بر گاو لوزینه را
(دیوان/ص:۳۱۶)

به دلیل همین بی‌تفاوتی‌های پادشاهان است که ابن‌یمین، گفتن هجو را هم
برای چنین حاکمانی حیف می‌داند. او بارها تصمیم به ترک مدح‌گویی گرفته است چه
امید کرم داشتن از چنین حاکمانی دون‌همت را مانند داشتن انتظار کار ذوالفقار از تیغی
زنگ خورده می‌داند:

عزمم درست گشت که نارم دگر به کف
میغند این خسان به نپاشیدن عطا
ابن یمین ز همت دونان کرم مجوی
مدح کسی که هست بدو هجو هم دریغ
ز آن رو جمله صاعقه بارند هم چو میغ
کی کار ذوالفقار کند زنگ خورده تیغ^{۲۰}
(دیوان/ص:۴۴۷)

شاعر فریومد از این‌که پادشاه در برابر مدح شاعران بی‌تفاوت است، در حالی که
حتی دل‌لق دربار مقام و مرتبه‌ای بالاتر از شاعر دارد که به ستایش حاکم می‌پردازد،
آزرده خاطر شده و خدمت به یک گاو را بارها بهتر و سودمندتر از مدح صد شاه می‌داند:

جفت گاوی را اگر خدمت کنی سالی سه ماه
ورکنی شاه جهان را هفته‌ای هفتاد مدح
گر تأمل‌ها کنی در نفع گاو و مدح شاه
روزگارت زو شود هر هفته و هر ماه به
سخره‌گویی را بود در پیش او مقدار به
خدمت یک تای گاو از مدحت صد شاه به
(دیوان/ص:۵۱۱)

۳-۲- وزیر

ابن‌یمین در نقد و نکوهش عمل‌کرد وزیران نیز ابتدا از در نصیحت وارد می‌شود. چنان‌که در یکی از قطعات خود یکی از وزیران روزگار خود را به برآوردن حاجت مردم توصیه می‌کند و روزگار معزولی او از شغل وزارت را یادآور شده و سفارش می‌کند که اگر در زمان وزارت در برآوردن نیازهای مردم تعلل ورزد در روزگار عزل او از وزارت، کسی یادی از او نخواهد کرد:

بزرگ‌وار وزیرا نصیحتی بشنو	زبنده‌ای که تو را هست مشفق جانی
... کسی به نزد تو گر حاجتی کند عرضه	برآر حاجت او چندان که بتوانی
مکن به شغل تعلل که وقت معزولی	کس از تو یاد نیارد به هیچ تاوانی

(دیوان/ ص: ۵۲۸)

از جمله دیگر معضلات اجتماعی و سیاسی عصر ابن‌یمین این‌که نه تنها در حق اهل هنر و فاضلان عهد احترام و تکریمی در خور و شایسته آن‌ها نمی‌شود، بلکه به جای اهل هنر، بی‌هنران را می‌نشانند و از جمله کسانی که به بی‌هنران میدان جولان می‌دهند و یاریشان می‌کنند، وزیرانند. ابن‌یمین در نقد این رفتار غلط وزیران چنین سروده است:

مرا ز خدمت عالی جناب آصف عهد	علاء دولت و دین هندوی مبارک رای
ملامت آن نفس افزود و نفرت آن دم خاست	که عزم ثابت او را برفت پای از جای
نشانند بی‌هنران را به جای اهل هنر	ندید هیچ تفاوت ز کوف تا به همای

هم‌چنین ابن‌یمین در این قطعه بر بی‌تفاوتی وزیر مورد نظر بر مدح او نیز خرده گرفته است و در پایان قطعه، او را به هجو گویی تهدید نموده است:

بر آستان چنوبی اقامت چو منی	برای منصب و مالست یا برای خدای
چو این دو نیست محیا به مدحت او	زبان به هرزه درایی گشوده‌ام چو درای
عجب که خواجه ندانست و داند این معنی	کسی که باز تواند شناخت سر از پای
که هجو نیز توان گفت و هیچ مشکل نیست	بدان زبان که بود خواجه را مدیحه‌سرای

(دیوان/ ص: ۵۴۴)

ابن‌یمین در قطعه‌ای دیگر از دیوان خود به روش غیرمستقیم و از زبان منتقد و معترضی غیر از خود، نقدی مشابه انتقاد بالا بر وزیر روزگارش داشته است که شنیدن آن نیز خالی از لطف نیست:

دی یکی گفت که در مجلس دستور جهان	هر چه خواهد دلت آن نیست که حاصل نشود
لیک یک شیوه در او دیدم و نپسندیدم	وآن چنان شیوه پسندیده عاقل نبود
که در صف نعال است کنون روز دگر	به جز از صدر گهش مسکن و منزل نبود

(دیوان/ ص: ۳۲۸)

۳-۳- صوفیان دروغین

در این دوره به دلیل رواج صوفی‌گری، عده‌ای به طمع بر خورداری از موقعیت‌ها و امتیازات اجتماعی نزد مردم و حاکمان جامعه به این لباس در می‌آمده‌اند، در حالی که از حقیقت تصوف بهره‌ای نداشتند و تنها به رعایت آداب و رسوم ظاهری آن اکتفا می‌کردند. به همین دلیل تقریباً همه شاعران این دوره به نقد و نکوهش صوفیان ظاهرساز و ریایی پرداخته‌اند.

در دیوان ابن‌یمین نیز به ابیاتی هرچند اندک (نسبت به اشعار دیگر شاعران این دوره) برمی‌خوریم که در انتقاد از صوفیان ریاکار سروده شده است. از جمله می‌توان به قطعه زیر اشاره نمود که در آن ابن‌یمین به نکوهش صوفیان عبوس و ظاهرساز پرداخته است:

اگر به روی ترش کار فقر راست شدی وگر به خرقة ازرق تمام گشتی کار وگر به رقص کسی شهره و علم شدی	کدوی سرکه بدی بایزید بسطامی تغار نیل بدی شیخ احمد جامی امام شهر خرس در نکو نامی (دیوان/ص: ۵۲۴)
--	---

و نیز:

نه هر که صومعه دارد شقیق بلخی شد	نه هر که صوف بیوشد جنید بغدادست (دیوان/ص: ۲۱۲)
----------------------------------	---

ابن‌یمین به صوفیان گوش‌زد می‌کند که باطن پاک است که بکار می‌آید و سعادت‌بخش است نه خرقة و طیلسان پاکیزه:

ای شده ظاهرپرست باطنت آباد کن مرد ره عشق را گر قدمی همدم است رو پورده دل بشوی ای شیخ	خرقة پاکت چه سود چون بدنت پاک نیست صاحب سجاده و شانه و مسواک نیست (دیوان/ص: ۳۲۸)
این خرقة و طیلسان چه شویی (دیوان/ص: ۵۲۰)	

سرانجام ابن‌یمین رندی را برتر از صوفی ریایی بودن می‌داند:

من ابن‌یمینم شده مشهور به رندی	نه زاهد سالوسم و نه صوفی زراق (دیوان/ص: ۲۵۶)
--------------------------------	---

۳-۴- زاهدان ریایی

در مورد زاهدان، ابن‌یمین علاوه بر ریاکاری و ظاهرسازی آنان، غرور و وجود باد نخوت در سرشان را نیز مورد انتقاد قرار داده است. او گناه‌کاری را که از گناه خود شرم‌منده و ترسان است از زاهد ریاکار مغرور به طاعات و عبادات خود، برتر می‌شمارد:

غلام همت آنم که هم‌چو باد سحر
بگوی زاهد مغرور را که مدت عمر
که بیش رنجه مدار و مرنجان بهر جنان
به خاک پای فناعت که نزد ابن‌یمین
ز بار معصیت خود چو بید می‌لرزد
به رسم اهل ریا طاعتی همی ورزد
که دیده‌ای پس مردن ز خاک سر بر زد؟
جهان به رنجش آزاده‌ای نمی‌ارزد
(دیوان / ص: ۳۹۲)

ابن‌یمین هم‌چون حافظ و سعدی رند مست و نیز می‌خواری را بر زاهدان و زهد
ریایی آنان ترجیح می‌دهد، چه حداقل امتیاز مستی و اهل می‌خانه، رو راستی و دوری از
ریا و فریب مردم است:

بر خاک فتاده رندکی مست و خراب
کم نیست ز زاهدی که دارد بادی
من ابن‌یمینم شده مشهور به رندی
ای ابن‌یمین چند نشینی به در زهد
خونابه فشان ز آتش غم چو کباب
در سر چو حباب ار چه رود بر سر آب
(دیوان / ص: ۶۲۹)
نه زاهد سالوسم و نه صوفی زرق
برخیز سوی می‌کده بخرام که عیدست
(دیوان / ص: ۲۵۶)
(دیوان / ص: ۱۸۹)

پی‌نوشت‌ها

۱. شریعت‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۷۲.
 ۲. زرین‌کوب، ۱۳۴۷، ص ۲۶۹.
 ۳. شفق، ۱۳۷۶، ص ۷۷.
 ۴. مجلسی، ج ۶۷، ص ۲۲۲، به نقل از مهدوی کنی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۲.
 ۵. شریعتی، ۱۳۷۵، ص ۵۰.
 ۶. حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)، ۱۳۷۹، ص ۷۲۳.
 ۷. ابن‌یمین در مذمت دنیاپرستی و تأکید بر ناپایداری این جهان مادی، دنیا را به مستراح (رک: دیوان/۴۱۷:۲/قطعه ۴۲۰) و نیز به زنی عشوهرگر که مردان را فریفته و سپس آن‌ها را می‌کشد (رک: دیوان/قطعه ۴۳۴) نیز تشبیه نموده است.
 ۸. حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)، ص ۶۸۷.
 ۹. حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)، ص ۶۷۱.
 ۱۰. جوینی، ۱۳۷۸، ص ۴.
 - ۱۱.
- اهل دانش همه در رنج و عذابند ز دهر وان کس از دایره بی‌هنران است که نیست
(دیوان/ص:۳۳۸)
- یکی ز اهل هنر در زمانه نتوان یافت که از زمانه ندارد به دل هزار خراش
(دیوان/ص:۴۳۸)
۱۲. و نیز: رک، دیوان، صص ۸۸۰، ۳۴۱، ۳۷۳، ۵۱۸.
 ۱۳. و نیز: رک، دیوان، ص ۳۲۵.
 ۱۴. و نیز: رک، دیوان، صص ۶۸۷، ۶۶۲، ۳۳۸، ۴۵۱، ۳۹۴.
 ۱۵. و نیز: رک، دیوان، ص ۳۵۱.
 ۱۶. و نیز: رک، دیوان، صص ۴۵۳، ۶۶۷، ۵۱۸.
 ۱۷. و نیز: رک، دیوان، ص ۴۵۹.
 ۱۸. و نیز: رک، دیوان، صص ۴۰۴ و ۳۶۱.
 ۱۹. و نیز: رک، دیوان، ص ۵۲۵، قطعه ۸۰۶، دیوان/ص ۴۹۴، قطعه ۶۹۶.
 ۲۰. و نیز: رک، دیوان، ص ۴۲۹، قطعه ۴۴۵۸، دیوان/ص ۴۶۰، قطعه ۵۷۲.

کتاب‌نامه

۱. آیین مردم هنری، ابن یمین شاعر مردم مدار، شریعت‌زاده، سیدعلی اصغر، مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی پازینه، ۱۳۷۹، تهران.
۲. ابن یمین فریومدی قطعه سرای نامی ادبیات فارسی، محمدرضا دربیگی، مقاله‌نگاهی به مدایح ابن یمین، شفق، اسماعیل، ناشر: دبیرخانه بزرگداشت ابن یمین، چاپ اول، ۱۳۷۶، شاهرود.
۳. با کاروان حله، زرین کوب، عبدالحسین، چاپ ابن‌سینا، ۱۳۴۷، تهران.
۴. تاریخ جهانگشا، جوینی، عطاملک محمد، ج ۱، تصحیح: محمد قزوینی، نشر نقش قلم، چاپ دوم، ۱۳۷۸، تهران.
۵. دیوان اشعار، فریومدی، ابن یمین، تصحیح: حسینعلی باستانی راد، چاپ اول، ۱۳۴۴، انتشارات کتابخانه سنائی، تهران.
۶. نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، مهدوی کنی، محمدرضا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۵، تهران.
۷. نهج‌البلاغه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ترجمه: محمد دشتی، چاپ نهم، مؤسسه انتشاراتی موعود اسلام، ۱۳۷۹، بوشهر.
۸. هنر، شریعتی، علی، نشر چاپخش، ۱۳۷۵، تهران.

